

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

داستان های امام صادق علیه السلام

این کتاب داستان های مستندی دارد البته بعضاً سندهایش خیلی قوی نیست.

ولی نکته منفی این است خیال پردازی های بسیاری دارد که صرفاً حاصل تخیل پردازی نویسنده است.

لذا توصیه می شود مربی حتماً اصل مدارک را ملاک قرار دهد.

نام داستان	متن روایی داستان	تطبیق داستان کتاب با سند	اعتبار سند
۱-کودک دانشمند	سند دست اول یافت نشد مغز متفکر شیعه / ص ۴۸ ولید بن عبدالملک خلیفه اموی مسافرتی به مدینه داشته است. او به انگیزه دیدن مسجد آن شهر این مسافرت را انجام داده که برای وسعت آن دستور داده بود. حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) در آن روز هم مثل روزهای دیگر غیر از جمعه، در مسجد مشغول درس دادن بود و حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) هم در محضر درس پدر حضور داشت. خلیفه بعد از ورود به مسجد، از وسعت آن ابراز رضایت نمود و آنگاه وارد شبستان مسجد شد که جلسه درس حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) بود. درس به مناسبت ورود ولید قطع شد ولی او از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) درخواست کرد که به درس ادامه بدهد و از قضا در آن روز جغرافیا درس می دادند و ولید که اطلاع از آن علم نداشت با دقت سخنان استاد را می شنید و توانست از حیرت خودداری کند و از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) پرسید این چه علمی است که تدریس می کنی؟ استاد گفت: علم جغرافیا و هیئت می باشد. ولید پرسید این علم راجع به چه بحث می نماید. حضرت محمد باقر (علیه السلام) جواب داد راجع به وضع زمین و ستارگان آسمان بحث می نماید. ولید تا آن موقع حضرت جعفر صادق (علیه السلام) ران دیده بود وقتی چشمش به او افتاد از حاکم مدینه پرسید این طفل در اینجا چه می کند؟ عمر بن عبدالعزیز جواب داد: او پسر محمد باقر (علیه السلام) می باشد و جزو دانشجویان است و مثل دیگران تحصیل می نماید. ولید پرسید چگونه این کودک می تواند از درس های این مجلس استفاده نماید.	اولویت ۱	اولویت ۴

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		حاکم مدینه گفت: استعداد این کودک برای تحصیل از تمام کسانی که در اینجا درس می خوانند زیادتر است. ولید حضرت جعفر صادق (علیه السلام) را فراخواند و وی به خلیفه نزدیک شد و ولید بادقت اورانگریست و بعد گفت این هنوز یک کودک است، چگونه می تواند در اینجا تحصیل کند. عمر بن عبدالعزیز گفت: خوب است که خلیفه او را آزمایش کند تا اینکه بداند که این کودک از دانشمندان می باشد. خلیفه از او پرسید اسمت چیست ؟ کودک جواب داد اسم من جعفر است. خلیفه پرسید: جعفر آیا می توانی بگوئی « صاحب المنطق » که بود؟ حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) بیدرنگ جواب داد : « ارسطو » و شاگردانش به او این لقب را داده بودند. خلیفه پرسید : آیا می توانی بگوئی (صاحب المعز) که بود. حضرت جعفر صادق (علیه السلام) جواب داد : این اسم یک شخص نیست بلکه اسم دسته ای از ستارگان است که به اسم (ممسک الاعنه) هم خوانده می شود خلیفه که بیشتر دچار حیرت شده بود، پرسید آیا می دانی که (صاحب السواک) که بود. حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) جواب داد: (صاحب السواک) عنوان (عبدالله بن مسعود) بود که قسمتی از خدمات جدم حضرت رسول الله (صلی الله علیه وآله) را برعهده داشت. ولید بن عبدالملک چند بار گفت: مرحبا و خطاب به امام محمد باقر (علیه السلام) اظهار کرد این پسر تو، از بزرگترین دانشمندان دنیا خواهد شد. پیش بینی ولید بن عبدالملک در مورد حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) درست درآمد و او نه فقط یکی از دانشمندان برجسته بلکه برجسته ترین دانشمند عصر خود شد .	
اولویت ۲	اولویت ۱	الکافی (ط - الإسلامية) ج ۵ ۷۶ باب ما يجب من الاقتداء بالأئمة ع فی التعرض للرزق قَالَ حَدَّثَنِي جَمِيلُ بْنُ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الشَّيْبَانِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ بِيَدِهِ مِسْحَاةٌ وَ عَلَيْهِ إِزَارٌ غَلِيظٌ يَعْمَلُ فِي حَائِطٍ لَهُ وَ الْعَرَقُ يَتَصَابُ عَنْ ظَهْرِهِ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَعْطَنِي أَكْفِكَ فَقَالَ لِي إِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَتَأَذَّى الرَّجُلُ بِحَرِّ الشَّمْسِ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ.	۲- زیر آفتاب

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		ابو عبد الله صادق (ع) را در باغچه منزلش دیدم که بیل را در دست دارد و ازاری درشت به کمر بسته، مشغول کار است و عرق از پشت او می ریزد. من گفتم: قربانت شوم. بیل را به من بدهید تا زحمت این کار را از دوش شما کم کنم. ابو عبد الله گفت: من دوست دارم که انسان در زیر تفت خورشید بسوزد و برای کسب معیشت بکوشد.	
اولویت ۲	اولویت ۱	الکافی (ط - الإسلامية) ج ۵ ۱۶۶ باب عَنْ جَهْمِ بْنِ أَبِي جَهْمَةَ عَنْ مُعْتَبٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ قَدْ تَزَيْدَ السَّعْرُ بِالْمَدِينَةِ كَمْ عِنْدَنَا مِنْ طَعَامٍ قَالَ قُلْتُ عِنْدَنَا مَا يَكْفِيكَ أَشْهُرًا كَثِيرَةً قَالَ أَخْرَجَهُ وَ بَعَهُ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَ لَيْسَ بِالْمَدِينَةِ طَعَامٌ قَالَ بَعَهُ فَلَمَّا بَعْتُهُ قَالَ اشْتَرِ مَعَ النَّاسِ يَوْمًا بِيَوْمٍ وَ قَالَ يَا مُعْتَبُ اجْعَلْ قُوْتَ عِيَالِي نَصْفًا شَعِيرًا وَ نَصْفًا حِنْطَةً فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنِّي وَاجِدٌ أَنْ أَطْعِمَهُمُ الْحِنْطَةَ عَلَى وَجْهِهَا وَ لَكِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَرَانِي اللَّهُ قَدْ أَحْسَنْتُ تَقْدِيرَ الْمَعِيشَةِ. معتب گفت در مدینه گرانی شده بود حضرت صادق به من فرمود: چقدر خوراکی داریم عرض کردم چندین ماه ما را میرساند. فرمود ببر ببازار بفروش عرض کردم آقا در شهر خوراکی نیست فرمود بفروش. وقتی فروختم فرمود حالا مثل مردم روز بروز خریداری کن. فرمود: خوراک خانواده ام را نصف جو و نصف گندم قرار بده خدا میداند من میتوانم که تمام خوراک آنها را گندم کنم ولی میل دارم خداوند مشاهده کند صرفه جوئی و اندازه در خرج به کار برده‌ام.	۳-گندم
اولویت ۲	اولویت ۱	الکافی (ط - الإسلامية) ج ۵ ۷۸ باب الحث على الطلب و التعرض للرزق عَنْ أَيُّوبَ أَخِي أَدِيمَ بَيَّاعِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِذْ أَقْبَلَ الْعَلَاءُ بْنُ كَامِلٍ فَجَلَسَ قُدَّامَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي فِي دَعَاةٍ فَقَالَ لَا ادْعُو لَكَ أَطْلُبُ كَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. (ایوب برادر ادیم پارچه فروش می گوید: «در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که علای بن کامل آمد، در مقابل امام علیه السلام نشست و به وی عرض کرد: «دعایم کن تا خداوند در رفاه و آسایش به من روزی دهد! امام فرمود: من برایت دعا نمی‌کنم؛ آن‌گونه که خداوند فرمان داده، طلب [روزی] کن!»	۴-مرد تنبل

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

اولویت ۲	اولویت ۱	۵-حرف زشت الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۲ / ۳۲۴ / باب البذاء عَنْ عَمْرِو بْنِ نَعْمَانَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: كَانَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ صَدِيقٌ لَا يَكَادُ يُفَارِقُهُ إِذَا ذَهَبَ مَكَانًا فَبَيْنَمَا هُوَ يَمْشِي مَعَهُ فِي الْحِذَاءَيْنِ وَمَعَهُ غُلَامٌ لَهُ سِنْدِي يَمْشِي خَلْفَهُمَا إِذَا التَفَتَ الرَّجُلُ يُرِيدُ غُلَامَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَرَهُ فَلَمَّا نَظَرَ فِي الرَّابِعَةِ قَالَ يَا ابْنَ الْفَاعِلَةِ أَيْنَ كُنْتَ قَالَ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ يَدَهُ فَصَكَ بِهَا جَبْهَةَ نَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ تَقَذَّفُ أُمُّهُ قَدْ كُنْتُ أَرَى أَنْ لَكَ وَرَعًا فَإِذَا لَيْسَ لَكَ وَرَعٌ فَقَالَ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنْ أُمُّهُ سِنْدِيَّةٌ مُشْرِكَةٌ فَقَالَ مَا عَلِمْتَ أَنْ لِكُلِّ أُمٍّ نِكَاحًا تَنَحَّ عَنِّي قَالَ فَمَا رَأَيْتَهُ يَمْشِي مَعَهُ حَتَّى فَرَّقَ الْمَوْتُ بَيْنَهُمَا. عمرو بن نعمان جعفی گوید: حضرت صادق علیه السلام دوستی داشت که آن حضرت را بهر جا که میرفت رها نمیکرد و از او جدا نمی شد، روزی در بازار کفاش ها همراه حضرت می رفت، و دنبال شان غلام او که از اهل سند بود می آمد، ناگاه آن مرد به پشت سر خود متوجه شده و غلام را خواست و او را ندید و تا سه مرتبه بدنبال برگشت و او را ندید، بار چهارم که او را دید گفت: ای زنا زاده کجا بودی؟ حضرت صادق علیه السلام دست خود را بلند کرده و به پیشانی خود زد و فرمود: سبحان الله مادرش را بزنا متهم کنی؟ من خیال میکردم تو خوددار و پارسائی، و اکنون می بینم که ورع و پارسائی نداری؟ عرض کرد: قربانت گردم مادرش زنی است از اهل سند و مشرک است؟ فرمود: مگر ندانسته که هر ملتی برای خود ازدواجی دارند، از من دور شو عمرو بن نعمان (راوی حدیث) گوید: دیگر او را ندیدم که با آن حضرت راه برود تا تا آنگاه که مرگ میان آن ها جدائی انداخت.
اولویت ۲	اولویت ۱	۶-مال حلال الکافی (ط - الإسلامية) ج ۵ ۱۶۱ باب الحلف فی الشراء و البیع عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْفَزَارِيِّ قَالَ: دَعَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ مَوْلَى لَهُ يُقَالُ لَهُ مُصَادِفٌ فَأَعْطَاهُ أَلْفَ دِينَارٍ وَ قَالَ لَهُ تَجَهَّزْ حَتَّى تَخْرُجَ إِلَى مِصْرَ فَإِنْ عِيَالِي قَدْ كَثُرُوا قَالَ فَتَجَهَّزَ بِمَتَاعٍ وَ خَرَجَ مَعَ التُّجَّارِ إِلَى مِصْرَ فَلَمَّا دَنَوْا مِنْ مِصْرَ اسْتَقْبَلَتْهُمْ قَافِلَةٌ خَارِجَةٌ مِنْ مِصْرَ فَسَأَلُوهُمْ عَنِ الْمَتَاعِ الَّذِي مَعَهُمْ مَا حَالُهُ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ مَتَاعَ الْعَامَةِ فَأَخْبَرُوهُمْ أَنَّهُ لَيْسَ بِمِصْرَ مِنْهُ شَيْءٌ فَتَحَالَفُوا وَ تَعَاقدُوا عَلَى أَنْ لَا يَنْقُصُوا مَتَاعَهُمْ مِنْ رِبْحِ الدِّينَارِ دِينَارًا فَلَمَّا قَبِضُوا أَمْوَالَهُمْ وَ انْصَرَفُوا إِلَى الْمَدِينَةِ فَدَخَلَ مُصَادِفٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ مَعَهُ كَيْسَانِ فِي كُلِّ وَاحِدٍ أَلْفُ دِينَارٍ فَقَالَ جَعَلْتُ فِدَاكَ هَذَا رَأْسُ الْمَالِ وَ هَذَا الْآخِرُ رِبْحٌ فَقَالَ إِنْ هَذَا الرِّبْحُ كَثِيرٌ وَ لَكِنْ مَا صَنَعْتُهُ فِي الْمَتَاعِ فَحَدَّثَهُ

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		كَيْفَ صَنَعُوا وَكَيْفَ تَحَالَفُوا فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ تَحْلِفُونَ عَلَى قَوْمٍ مُسْلِمِينَ أَلَا تَتَّبِعُوهُمْ إِلَّا رِيحَ الدِّينَارِ دِينَاراً ثُمَّ أَخَذَ أَحَدُ الْكَيْسِيِّينَ فَقَالَ هَذَا رَأْسُ مَالِي وَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي هَذَا الرِّيحِ ثُمَّ قَالَ يَا مُصَادِفُ مُجَادِلَةُ السُّيُوفِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ. ابو جعفر فزاری گفت حضرت صادق غلام خود بنام مصادف را خواست و باو هزار دینار داد و فرمود آماده مسافرت مصر شو خانواده ام زیاد شده اند مصادف جنس خرید و آماده شد. با عده ای از تجار به مصر رفت. همین که نزدیک مصر رسیدند برخورد به قافله ای کردند که از مصر خارج شده بود. از وضع اجناسی که آورده بودند سؤال کردند آن جنس مورد احتیاج همه بود. گفتند این جنس در بصره وجود ندارد کاروانیان با یک دیگر هم قسم شدند و پیمان بستند که هر دینار را بیک دینار سود بدهند پس از فروش پول خود را برداشته بطرف مدینه رفتند مصادف خدمت امام آمد دو کیسه زر داشت هر کدام هزار دینار. عرض کرد فدایت شوم این کیسه اصل سرمایه است و این کیسه سود آن است. امام فرمود: این سود زیاد است شما مگر در آن جنس چه کردید؟ جریان را شرح داد که چگونه قسم خوردند. فرمود سبحان الله هم قسم می شوید که در مقابل هر دینار یک دینار سود بگیرید از مسلمانان. کیسه هزار دینار را برداشت و فرمود من احتیاج به چنین سودی ندارم. سپس فرمود مصادف! پیکار با شمشیر ساده تر است از بدست آوردن نان حلال.	
اولویت ۲	اولویت ۱	ثواب الأعمال و عقاب الأعمال النص ۱۴۴ ثواب صدقة النهار عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فِي لَيْلَةٍ قَدْ رَشَّتِ السَّمَاءُ وَهُوَ يُرِيدُ ظِلَّةَ بَنِي سَاعِدَةَ فَاتَّبَعْتُهُ فَإِذَا هُوَ قَدْ سَقَطَ مِنْهُ شَيْءٌ فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ رُدِّ عَلَيْنَا قَالَ فَاتَّبَعْتُهُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ أَنْتَ مُعَلَّى قُلْتُ نَعَمْ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ لِي التَّمَسْ بِيَدِكَ فَمَا وَجَدْتُ مِنْ شَيْءٍ فَادْفَعُهُ إِلَيَّ قَالَ فَإِذَا بِخُبْزٍ مُتَشَشِرٍ فَجَعَلْتُ أَدْفَعُ إِلَيْهِ مَا وَجَدْتُ فَإِذَا أَنَا بِجِرَابٍ مِنْ خُبْزٍ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَحْمِلْهُ عَنْكَ فَقَالَ لَا أَنَا أَوْلَى بِهِ مِنْكَ وَلَكِنْ امْضِ مَعِيَ قَالَ فَاتَّبَعْنَا ظِلَّةَ بَنِي سَاعِدَةَ فَإِذَا نَحْنُ بِقَوْمٍ نِيَامٍ فَجَعَلَ يَدُسُّ الرِّغِيفَ وَالرِّغِيفَيْنِ تَحْتَ ثَوْبٍ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِ ثُمَّ انْصَرَفْنَا فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ يَعْرِفُ هَؤُلَاءِ الْحَقَّ فَقَالَ لَوْ عَرَفُوا لَوَاسَيْنَاهُمْ بِالذُّقَّةِ وَالدُّقَّةِ هِيَ	۷-در باران

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

الْمَلْحُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا إِلَّا وَ لَهُ خَازِنٌ يَخْزُنُهُ إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَلِيهِمَا بِنَفْسِهِ وَ كَانَ أَبِي إِذَا تَصَدَّقَ بِشَيْءٍ وَضَعَهُ فِي يَدِ السَّائِلِ ثُمَّ ارْتَدَهُ مِنْهُ وَ قَبْلَهُ وَ شَمَهُ ثُمَّ رَدَّهُ فِي يَدِ السَّائِلِ وَ ذَلِكَ أَنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعُ فِي يَدِ السَّائِلِ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُنَاولَ مَا وَلَّاهَا اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ صَدَقَةَ اللَّيْلِ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ وَ تَمْحَقُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ وَ تُهَوِّنُ الْحِسَابَ وَ صَدَقَةُ النَّهَارِ تُثْمِرُ الْمَالَ وَ تَزِيدُ فِي الْعُمُرِ

معلى بن خنيس گوید: امام صادق عليه السلام در شبی بارانی از خانه در آمد و راهی سايبان بنی ساعده (که منزلگاه تهيدستان بود) شد و من در پی ایشان راهی شدم.

ناگاه چیزی از آن حضرت بر زمین افتاد و امام عليه السلام فرمود: «بسم الله»؛ خدايا آن را به من بازگردان. راوی گوید: به نزدش رفته و سلام کردم. امام عليه السلام فرمود: آيا تو معلى هستی؟ عرض کردم: فدایت شوم! آری؛ پس مرا فرمود: دست بر زمین بکش و هر چه یافتی به من بده. راوی گوید: من نیز هر چه می یافتم به امام عليه السلام می دادم. دیدم که کیسه ای نان بود. عرض کردم: فدایت شوم! اجازه دهید به جای شما من آن را بیاورم.

فرمود: نه، من برای آوردن کیسه از تو سزاوارترم ولی همراه من بیا. راوی گوید: به سايبان بنی ساعده رفتیم. در آنجا گروهی خوابیده بودند. امام عليه السلام زیر جامه هر یک، یک یا دو قرص نان می گذاشت تا آخرین فرد آنان تمام شد و ما برگشتیم. هنگام بازگشت عرض کردم: فدایت شوم! آيا اينان حق را می شناسند (شیعه هستند)؟ فرمود:

اگر آگاه به حق (شیعه) بودند نمک خوراکشان را هم می آوردم. به راستی، خداوند هیچ چیزی را نیافریده جز آنکه ذخیره کننده ای آن را ذخیره می کند مگر صدقه که پروردگار پاک و فرازند خود آن را ذخیره می کند و همواره پدرم چون صدقه ای می داد آن را در دست گذا می نهاد، سپس آن را باز پس می گرفت و می بوسید و می بویید، پس آنگاه صدقه را دیگر بار بر دست گذا می نهاد و این کار از آن رو بود که صدقه پیش از آنکه بر دست گذا نهاده شود بر دست خدا نهاده می شود و دوست دارم که آنچه به دست خدای فرازند رسیده بر دست گیرم و به راستی، صدقه شبانه، خشم پروردگار را فرو نشاند و گناه بزرگ را پاک کند و حساب را سبک گرداند و صدقه در روز دارایی را افزون کند و بر عمر افزاید.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

اولویت ۲	اولویت ۱	بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم ج ۱ ۲۴۳ ۱۱ باب فی الأئمة أنهم يخبرون شيعتهم بأفعالهم و سرهم و أفعال غيبهم و هم غيب عنهم عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ قَالَ: خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ لَيْلَةً مُمَسِيًّا فَأَتَيْتُ مَنْزِلِي بِالْمَدِينَةِ وَ كَانَتْ أُمِّي مَعِيَ فَوَقَعَ بَيْنِي وَ بَيْنَهَا كَلَامٌ فَأَغْلَظْتُ لَهَا فَلَمَّا أُنْكَرْتُ أَنَّ كَانَتْ مِنَ الْغَدِ صَلَّيْتُ الْغَدَاةَ وَ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي مُبْتَدئًا يَا أَبَا مِهْزَمٍ مَا لَكَ وَ لِلْوَالِدَةِ أَغْلَظْتَ فِي كَلَامِهَا الْبَارِحَةَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ بَطْنَهَا مَنْزِلٌ قَدْ سَكَنَتْهُ وَ أَنَّ حِجْرَهَا مَهْدٌ قَدْ غَمَزَتْهُ وَ ثَدْيُهَا وَعَاءٌ قَدْ شَرِبْتَهُ قَالَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَلَا تُغْلِظْ لَهَا. ابراهیم بن مهزم گفت شبانگاهی برای خواب از خدمت حضرت صادق مرخص شدم و به منزل خود در مدینه رفتم مادرم نیز با من بود بین من و او سخنی شد من درشتی کردم. فردا صبح بعد از نماز که رفتم خدمت حضرت صادق بدون سابقه فرمود ابا مهزم به مادرت چه کار داشتی آن طور درشتی کردی نمی دانی شکم او محل سکونت تو بود و دامنش گهوارهات و پستان هایش ظرف غذای تو. عرض کردم چرا آقا. فرمود مبادا درشتی کنی.	۸- فراموش کردی
اولویت ۲	اولویت ۱	الکافی (ط - الإسلامية) ج ۸ ۱۰۲ حدیث أبی بصیر مع المرأة عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: قَالَ لِنَفَرٍ عِنْدَهُ وَ أَنَا حَاضِرٌ مَا لَكُمْ تَسْتَخْفُونَ بِنَا قَالَ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ خُرَّاسَانَ فَقَالَ مَعَاذَ لَوْجِهِ اللَّهُ أَنْ نَسْتَخِفَّ بِكَ أَوْ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِكَ فَقَالَ بَلَى إِنَّكَ أَحَدُ مَنْ اسْتَخَفَّ بِي فَقَالَ مَعَاذَ لَوْجِهِ اللَّهُ أَنْ أَسْتَخِفَّ بِكَ فَقَالَ لَهُ وَيْحَكَ أَوْ لَمْ تَسْمَعْ فَلَانَا وَ نَحْنُ بِقُرْبِ الْجُحْفَةِ وَ هُوَ يَقُولُ لَكَ أَحْمَلْنِي قَدْرَ مِيلٍ فَقَدْ وَ اللَّهُ أَعْيَيْتُ وَ اللَّهُ مَا رَفَعْتَ بِهِ رَأْسًا وَ لَقَدْ اسْتَخَفَّفْتَ بِهِ وَ مَنْ اسْتَخَفَّ بِمُؤْمِنٍ فِينَا اسْتَخَفَّ وَ ضَيَّعَ حُرْمَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. ابو هارون گوید: من شرفیاب محضر امام صادق علیه السلام بودم که در حضور من بچند تن از حضار در نزدش میفرمود: چرا شما ما را سبک می شمارید! مردی از اهل خراسان از جا برخاست و عرض کرد: ما پناه بخدا می بریم از اینکه شما را سبک شماریم یا چیزی از دستورات را سبک شماریم، فرمود: چرا تو یکی از همان هائی هستی که مرا سبک شمردی، عرض کرد: پناه بخدا که من شما را سبک شمرده باشم، فرمود: وای بر تو مگر نشنیدی فلان شخص را- هنگامی که ما در نزدیکی جحفه بودیم- که بتو میگفت:	۹- مرا با خود ببر

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		مرا به مقدار یک میل راه (چهار کیلومتر) سوار کن که به خدا قسم درمانده و خسته شده ام و تو سرت را هم برای او بلند نکردی و او را سبک شمردی و هر که مؤمنی را سبک بشمارد ما را سبک شمرد و احترام خدای عز و جل را ضایع کرده است.	
اولویت ۲	اولویت ۱	مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب) / ج ۴ / ۲۷۳ / فصل فی معالی أموره ع أَبُو جَعْفَرٍ الْخَثْعَمِيُّ قَالَ: أَعْطَانِي الصَّادِقُ ع صُرَّةً فَقَالَ لِي ادْفَعْهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ لَا تُعَلِّمَهُ أَنِّي أُعْطِيتُكَ شَيْئًا قَالَ فَاتَّيْتُهُ قَالَ جَزَاهُ اللَّهُ خَيْرًا مَا يَزَالُ كُلَّ حِينٍ يَبْعَثُ بِهَا فَنَعِيشُ بِهِ إِلَى قَابِلٍ وَ لَكِنِّي لَا يَصْلُنِي جَعْفَرٌ بِدَرِّهِمْ فِي كَثْرَةِ مَالِهِ. ابو جعفر خثعمی گفت حضرت صادق علیه السلام کیسه زری بمن داده فرمود این کیسه را بده به فلانی از بنی هاشم و به او نگو من به او داده‌ام. گفت من بردم به او دادم گفت خدا به کسی که داده خیر بدهد هر سال آن قدر به من می‌دهد که تا سال دیگر ما را کافی است ولی جعفر بن محمد با آن ثروتی که دارد یک شاهی به ما نمیدهد.	۱۰- بخشش پنهانی